

هو
۱۲۱

پرش و پسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و شصت و هفتم

پاییز ۱۳۹۲

فهرست

جزوه صد و شصت و هفتم - پرسش و پاسخ با کزیده بانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تائبنده (مجنوب علیه‌السلام)

صفحه

عنوان

- ۷ مدّتی است درویش شده‌ام، چرا هیچی در خود نمی‌بینم؟
- مطالعه‌ی مفید و غیر مفید چگونه است؟ آیا عرفان در همه‌ی ادیان الهی وجود دارد؟ مکتب درویشی چیست؟ دیگران به چه نحوی جذب مکتب درویشی و عرفان می‌شوند؟ ۱۲
- لطفاً در مورد دو کتاب / امپراتوری گسسته و صوفیان و کمیسرها و درباره‌ی فواید و یا ضرر کتاب خواندن توضیحاتی بفرمایید. ۱۹
- ۲۲ حقیقت راه درویشی چیست؟
- بعد از مرگ با جسم چه کار می‌کنند؟ نحوه‌ی دفن مرده به چه صورت باید باشد؟ آیا ارتباطی بین روح و آن جسم هست؟ ۲۵
- اینکه در مجلس فقری بعضی جای مشخصی برای خود

- نگه می‌دارند، صحیح است؟ ۳۱
- تفاوت عارف با صوفی در چیست؟ چرا حافظ بعضی اشعار
خود را در مذمت صوفیه گفته است؟ ۳۷
- فهرست جزوات قبل ۴۳

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

مدتی است درویش شده‌ام، چرا بپیمای در خود نمی‌بینم؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

اما راجع به سؤال دیگری که پرسیده‌اند؛ در ابتدا واقعه‌ای را از دانشگاه آن موقع که ما در آنجا بودیم نقل می‌کنم. البته الان همه‌ی اساتید ما رحمة الله علیهم هستند. آن زمان در دانشکده‌ی ادبیات، دانشجویی که مردود شده بود پیش استاد خود بدیع الزمان فروزانفر آمد که چرا من را رد کرده‌اید؟ (این را می‌دانیم که مَجْزُوز یعنی نامه‌ای که به آدم اجازه می‌دهد. مَجْزُوز این کار یعنی قانون اجازه داده که این کار را کسی بکند، به هر تقدیر صحیح این لغت مَجْزُوز است). در دانشکده‌ی ادبیات هم که همه باید از تلفظ درست این لغات مطلع باشند. آن دانشجو گفته بود که استاد، شما من را به چه مَجْزُوزی رد کرده‌اید؟ و استاد گفته بود: به همین مَجْزُوزی که می‌گویی یعنی آنقدر بی‌سواد هستی که کلمه‌ی مَجْزُوز را بلد نیستی بخوانی و مَجْزُوز می‌خوانی. حالا:

رَحْمَ اللّٰهِ مَعِشَرَ الْمَاضِیْنَ

که به مردی قدم سپردندی^۲

خدا رحمت کند هم آن شاگرد را که به ما چیزی یاد داد و

هم استاد را که دلیل رد کردن را گفت.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۹ ه. ش.
۲. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، قطعه‌ها، ص ۱۰۶۶.

حالا سؤال شده است که مثلاً من یکی، دو سال است درویش شده‌ام و هیچی در خود نمی‌بینم و ناگفته نماند که به دستورات هم که داده‌اند رفتار نکرده‌ام! این همان مَجُوزش است. اگر از من بپرسند به چه مَجُوزی در سلوک جلو نرفته‌ام؟ می‌گویم: به همین مَجُوزی که خود شما فرموده‌اید. اگر حساب کنید که طلبی از خدا دارید و می‌گویید: طلب ما را بده. تو چه کرده‌ای که بگویی طلب ما را بده؟ کسی حق دارد (نه اینکه صحیح است) بپرسد که بگوید با وجودی که همه‌ی دستورات را انجام داده‌ام، مع‌ذلک در خود ترقی نمی‌بینم. البته این هم هست که اگر شما به یک مسافرت معمولی به شهری که تا حالا نرفته‌اید بروید و بین راه هم خیلی منازل زیبا باشد، بعضی نزدیک و بعضی دور، شما می‌توانید به جای اینکه بگویید: خدایا چرا آن منظره‌ی زیبایی که در چند کیلومتری است و من فقط شبحی از آن را می‌بینم را نزدیک من درست نکرده‌ای؟ حالا درخواست که مجانی است. چرا این را می‌خواهید؟ به جای آن بگویید: چشم من را بینا کن که آن راز چند کیلومتری ببینم. هر دو نتیجه یکی است ولی این یکی دید روشن‌تری دارد، برای اینکه نه تنها به این دید اکتفا نکرده بلکه می‌خواهد بطور کلی همه‌ی دید او خوب باشد.

حالا باید پرسید که ما از تشرّف و سلوک چه می‌خواهیم؟ آیا

شما از اینجا که می‌خواهید به صورت زمینی سفر بروید، به قم که نمی‌خواهید بروید، می‌خواهید به مشهد بروید، شنیده‌اید که در بین راه مشهد، محلی که قبر عطار هست، وجود دارد که نزدیک نیشابور است و خیلی باصفا هم هست. حالا اگر کسی بدرقه‌ی شما آمده باشد، به او نمی‌گویید که: می‌خواهم بروم مشهد برای اینکه قبر عطار را ببینم، یا بروم فلان ده که خوش آب و هواست. هدف شما چیز دیگری است که آب و هوا در ذیل آن قرار دارد. مثل اینکه فرض کنید گندم کاشته‌اید وقتی سبز شد و درو می‌کنید هم گندم دارید و هم کاه. به گندم بیشتر توجه دارید که یک دانه‌ی آن حرام نشود، ولی کاه را باد می‌آید و نصف آن را هم می‌برد. نه اینکه کاه را نمی‌خواهید، نه! کاه هم خوب است ولی بعد از اینکه گندم به دست شما آمد.

سلوک را هم همینطور حساب کنید. سلوک یعنی راه رفتن. سالک یعنی رهرو. در همین پند صالح که می‌خوانید، خیلی از موارد، رهرو فرموده‌اند. راه به جایی منتهی می‌شود. اگر راه شما خوش آب و هوا باشد، خوب است ولی شما برای راه برنامه نمی‌چینید، برنامه‌ی شما رسیدن به هدف است، مثلاً رسیدن به مشهد است که می‌خواهید بروید.

سلوک، هم زحمات و هم لذت‌هایی دارد. می‌گوید: یا أَيُّهَا

الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۱، ای انسان تو لنگان لنگان از این سنگلاخ رد می‌شوی و به سمت خدا می‌روی و او را ملاقات می‌کنی و به او می‌رسی. هر اندازه در سلوک این هدف را استشمام کردید به همان اندازه می‌توانید بگویید: راهم درست بود. فرض کنید در شهرهای شمال در فصل بهار، درخت نارنج که آدم از کنارش رد می‌شود، بوی خوبی دارد، این مربوط به بهار نارنج است و نه فصل بهار؛ یا قمصر کاشان بوی گل و گلاب می‌دهد. اگر در مسیری که نمی‌دانید کجاست چشم‌های شما را بستند و بردند، حالا هم خیلی رسم است، اول یک کمی بوی بهار می‌شنوید و این بو مشخص‌تر می‌شود و می‌بینید دارید نزدیک‌تر می‌شوید، بعد بوی گل و گلاب می‌آید و می‌فهمید مسیر شما خوب است، شما هم در سلوک هر چه این هدف را، «فَمُلَاقِيهِ» را احساس کردید، به هر اندازه بیشتر احساس کرده‌اید، سلوک شما نتیجه داده است. وقتی دارید به قمصر کاشان می‌روید، اگر یک کاشانی راه را به شما نشان داد باید همان راه را اطاعت کنید و بروید، اما اگر وسط راه دیدید راه جدا می‌شود و راه کاشان که او گفته خیلی سنگلاخ و گرم و این راه خیلی با صفاست اگر از آن راه خوش آب و هوا بروید به هدف نمی‌رسید یعنی دستور را باید انجام بدهید، آنوقت است که

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

می‌توانید از کسی بپرسید که چه زمانی به کاشان می‌رسید و
چقدر مانده است. شرط اول این سؤال اجرای دستوراتی است
که داده‌اند.

مطالعه‌ی مفید و غیر مفید چگونه است؟ آیا عرفان در همه‌ی ادیان الهی وجود دارد؟ مکتب درویشی چیست؟ ویکران به چه نحوی جذب مکتب درویشی و عرفان می‌شوند؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

پاسخگویی سؤالاتی که به بنده می‌رسد یا از وقت، یا از طاقت من بیشتر است و نمی‌توانم همه را جواب بدهم ولی در هر حال نمی‌شود صورت مسأله را پاک کرد و پرسش‌های ارسالی را باید جواب داد. خود مقوله‌ی سؤال کردن از جنبه‌ی عملی به مرحله‌ی حیرت یا مرحله‌ی طلب مرتبط می‌شود. مطالعه‌ی کتاب‌های عرفانی و جنبه‌ی نظری عرفان برای یافتن سؤال خوب است، به شرط اینکه کسی آن را کافی نداند. فرض کنید یک سفرنامه‌ی خیلی دقیقی در مورد مشهد به شما می‌دهند و شما آن را می‌خوانید، سپس به مشهد که وارد می‌شوید از دور جایی دیده می‌شود، بعد نزدیک‌تر که می‌شوید، گنبدی دیده می‌شود و وقتی جلوتر می‌روید دست راست جاروجنجال بازاری هاست؛ خلاصه همه‌ی جزئیات نوشته شده، آن را که می‌خوانید، آیا شوق شما برای رفتن به مشهد تمام می‌شود؟ اگر شوق شما برای دیدن آنجا مثل سابق باقی بماند، مطالعه‌ی آن کتاب برای شما عملاً مفید

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۳ ه. ش.

نبوده است؛ ولی اگر رفتید و دیدید آنگونه نیست که خواننده بودید معلوم می‌شود، آن محلّه را خراب کرده‌اند و شما از راه دیگری آمده‌اید.

یک وقت هم مطالعه شوق دیدن را زیادتر می‌کند، این نوع مطالعه مفید است. یک نوع مطالعه هم مضرّ است و آن اینکه، کتاب را می‌خوانید و می‌گویید برای چه به مشهد بروم؟ خواندنی‌ها را خواندم و همه را هم می‌دانم و بعد سر جای خود می‌نشینید! یک نوع دیگر که مضرّ نیست، ولی چندان مفید هم نخواهد بود، کتاب را زمانی می‌خوانید که اگر سفری پیش آمد و به مشهد رفتید از آن استفاده کنید. نوع مفید مطالعه آن است که شما را به حرکت وادارد و اشتیاق شما را زیادتر کند؛ در کتاب‌های عرفانی می‌نویسند: مرحله‌ی اوّل سیر و سلوک حیرت است و مرحله‌ی دوّم طلب یا برعکس مرحله‌ی اوّل طلب و مرحله‌ی دوّم حیرت است؛ البتّه فرق هم نمی‌کند که کدام اوّل است، چون تابلو نگذاشته‌اند که از اینجا به آنطرف، تابع شهرستان فلان و از آن جا به بعد تابع شهر دیگر است؛ به هر جهت اگر در مرحله‌ی حیرت هم هستید، خود همان حیرت ارزش داشته و اجر دارد، کمالینکه در پند صالح نیز نوشته‌اند که خود انتظار فرج هم ثواب دارد. بنابراین حالت سرخوردگی پیدا نکنید که من موفق نشدم. باید باز هم بروید و تلاش کنید تا اینکه

حیرت و طلب، شما را به هدف برساند. بعضی از افراد که کم‌اطلاع‌تر هستند و فقط از کتاب‌هایی که مطالعه کرده‌اند، به ظاهر کتاب اکتفا نموده‌اند؛ پس باید به آن مسیری توجه کنند که نویسنده‌ی کتاب طی کرده است.

در مسیر عرفانی و مطالعه‌ی کتاب‌ها، اگر افراد بعضی کلمات را هم ندانند و متوجه نشوند، دچار ابهامات و اشتباه می‌شوند. عرفان در همه‌ی ادیان الهی وجود داشته و دارد، بلکه من آن را توسعه داده و حتی می‌گویم، در غیر ادیان هم چیزی هست، ولی اسم آن دیگر عرفان نیست. مثل اینکه در قانون می‌گوییم روح قانون در اینجا این است، مثلاً بارها در موارد مختلفی می‌گوییم: روح قانون این است که اینطور مسائل علنی نشود، منتها صریحاً نمی‌گوییم علنی نشود برای اینکه آنوقت بعضی خیال می‌کنند غیرعلنی آن مجاز است، نه، درست نیست، منتها وقتی گفته می‌شود علنی نشود، هدف این است که علنی نشود، این است که تمام وسایل در این مسیر را نگفته است ولی خود شما این را استنباط می‌کنید. این است که عرفان در همه‌ی ادیان هست، بله، ولی این کافی نیست که برای هر دینی عرفان خاص خود آن باشد. فرض کنید یک نفر در کشور خودمان خیلی به قانون مقید است و تمام اعمال او منطبق با قانون است و هیچ

خطایی نمی‌کند و تمام رفتارهای او کاملاً درست است، حالا او به کشور دیگری چه متمدن و چه غیرمتمدن برود، در آنجا دیگر نمی‌تواند بگوید من یک حقوق‌دان و در همه‌ی مسائل وارد هستم؛ بلکه باید مطیع قوانین آنجا باشد. حالا در ادیان هم به همین نحو است؛ و به صورت یک مجموعه است ولی اینطور که الان گفته می‌شود و ادیان را فقط منحصر به شریعت (همان مقرراتی که مثل قانون است و باید اطاعت شود) کرده‌اند، در این صورت در هر مملکتی نیز قوانین خود آن باید اجرا شود، فرض کنید در دین مسیح عزیزه مقررات خود او اجرا شود و در قلمرو یهود احکام آن دین باید عملی گردد و در دین اسلام نیز همین‌گونه است. منتها عرفان همه‌ی این ادیان به هم نزدیک است، عرفان یعنی شناخت حکمت و به اصطلاح هدف و روح قوانینی که نوشته‌اند در هر حال این شناخت از لحاظ شخصی باید موجب شود که فرد به خداوند نزدیک شود.

البته اگر یک فرد مسیحی هم که دعا می‌خواند و مسیحیت او نیز صحیح باشد و دستورات گفته شده را انجام دهد در صورتی که امکان تحقیق برای او فراهم نبوده باشد، مانند اینکه کاسبی دارد و نمی‌رسد، خدا از او قبول می‌کند، ولی اگر امکان تحقیق برای او بود، باید تحقیق کند و بفهمد که اسلام بعد از دین

مسیح علیه السلام آمده است. بنابراین قدم اول در عرفان حرکت در یک قلمرو شریعتی است. به همین جهت است که می‌گوییم عرفان یهودی و یا عرفان مسیحیت و البته مترقی‌تر از هر دوی آنها عرفان اسلامی است، نه اینکه همه‌ی این عرفان‌ها یکی است بلکه از یک دسته هستند. در مملکت معنوی و در هر دینی فرد باید عارف شود و ترقی کند. در وضع امروز اجتماع هر مقوله‌ای، چیزی را یک «ایسمی» به آن می‌چسبانند، در حالی که عرفان صرفاً یک مکتب نیست، بلکه می‌توان گفت: عرفان حالت یا روحیه‌ای است؛ مثل اینکه بگوییم مکتبی که شما را به نفس کشیدن وادار می‌کند چیست؟ این وجود شماست. کما اینکه اگر شما در آب مدتی بمانید، سعی می‌کنید بالا بیایید و باز هم نفس بکشید. این مسأله دیگر مکتب نمی‌خواهد، حالا باید پرسید: چرا مکتب نمی‌خواهد؟ این بدین معنی نیست که عرفان چارچوب ندارد، خیر، مکتب بودن آن را ابتدا باید قبول کنیم یعنی وقتی می‌گوییم عرفان اسلامی، منظورمان مکتب اسلام است، بنابراین شرط اول در راه تصوّف و عرفان اسلامی تقیّد به آداب شریعت اسلام است.

البته خطا بر همه جایز است؛ در این مورد حتّی بعضی عقیده‌های مختلفی دارند و می‌گویند: پیغمبر علاوه بر اینکه گناه نمی‌کند، اشتباه هم انجام نمی‌دهد؛ می‌گویند خیر، اشتباه ممکن

است بکند، همانطور که یک بار نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند، سپس فهمید که اشتباه کرده است و سجده‌ی سهو کرد؛ حالا هر فرد باید آن اندازه‌ای که می‌تواند این احکام را رعایت کند، این شرط اول راه است، اگر کسی پرسید که مکتب شما چیست؟ بگویید: ما مکتب و مکتب‌خانه نداریم. هر درویشی خود یک مکتب است. به همین جهت است که اگر یک درویش کار خوبی بکند، همه از او یاد می‌گیرند و اگر کار بد هم کند به او ایراد می‌گیرند و این برای آن است که توقع ندارند که یک درویش کار بد بکند؛ این مکتب درویشی است.

حالا باید دید که دیگران به چه نحوی جذب این مکتب می‌شوند؟ چون مکتب درویشی و عرفان در اصل برای تکامل اشخاص است و فرد را تربیت می‌کند. بنابراین باید هر فرد خودش به این راهی که پیدا کرده است، علاقه‌مند باشد. یک نفر دیگر نمی‌تواند به او بگوید که تو باید به دنبال تکامل روحی بروی، خیر، وقتی که خود او در این راه رفت، طاقت هم پیدا می‌کند ولی گاهی اوقات خود فرد هم نمی‌تواند تشخیص بدهد که آیا می‌تواند در این راه برود یا نه؟ کما اینکه در زندگی ظاهری هم ما می‌بینیم که برخی دانش‌آموزان نمی‌دانند در چه رشته‌ای می‌توانند درس بخوانند و ادامه‌ی تحصیل بدهند، البته یک تسهیلات و کارهایی

فراهم کرده‌اند و فرد اگر تحقیق کند آیا او در رشته‌ی ریاضیات که علاقه‌نشان می‌دهد و استعداد دارد، می‌تواند ادامه بدهد یا خیر؟ این موضوع را چه کسی تشخیص می‌دهد؟ استاد او یعنی استادی که مربوط به این کارهاست. درویشی هم همینطور است. در مواردی خود فرد به دنبال چیزی می‌آید ولی در مواقعی که البته هم استثناست، آن معلّم و استاد می‌بیند که او در دبستان خیلی با هوش است و خیلی به درد می‌خورد، نمی‌گذارد او ترک تحصیل کند، او را انتخاب کرده و ترغیب به ادامه‌ی راه می‌کند؛ در درویشی هم بعضی از افراد را پیرو استاد تشخیص می‌دهد که می‌تواند به تکامل برسد، سپس موجباتی را فراهم می‌کند که آن فرد تکامل پیدا کند؛ برخی دیگر باید خود آنها به دنبال راه بیابند، البته این مطلب دلبخواه فرد نیست، همانطور که در مدرسه (دبستان یا دبیرستان) دفتر حاضر غایبی هست که باید حضور افراد را بررسی کنند، اوّل سال، اسم فرد را می‌نویسند و به کلاس وارد می‌شود، کلاس در عالم معنویت هم یک اسم‌نویسی دارد که اسم آن بیعت است؛ بیعت یعنی تعهّد. همانطوری که وظیفه‌ای به گردن پیرو راهنماست، وظیفه‌ای هم به گردن شاگرد است. استاد تعهّد می‌کند که تعلیم دهد و شاگرد باید تعهّد کند که بیاید و تمام تعلیمات استاد را پیروی کند.

لطفاً در مورد دو کتاب امپراتوری گسته و صوفیان و کیمیربا و درباره‌ی نواید و یا ضرر کتاب خواندن توضیحاتی بفرمایید.^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

بانوی سیاحی که فرانسوی است، در خاطراتش نوشته که مدّتی در شوروی بوده است (نه روسیه‌ی حالا که یک دولت است؛ شوروی یعنی همه‌ی این کشورها) و چون زبان روسی می‌دانسته؛ آخر زبان روسی را کمتر کسی می‌داند، حتّی در کشورهای دیگر هم تدریسش کم است)، خیلی مناطق را توانسته آزادانه گردش کند. او در کتابش به نام *امپراتوری گسته* گفته که شرایط گوناگون را در آن مناطق دیده است؛ اینکه فرموده‌اند: *سِپَرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ*^۲ این «سِپَرُوا» فقط این نیست که راه بروید، بلکه سیر کنید، سیر در حالات آنها. منظور از *امپراتوری گسته*^۳، امپراتوری است از ملیت‌های مختلف شوروی، یعنی می‌گوید که: ملیت روسی با ملیت قفقازی و ملیت آذربایجانی نمی‌توانند یکی باشند. به هر جهت این کتاب را ترجمه کرده‌اند و در کتاب فروشی‌ها موجود است. کتاب دیگر نامش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۲۴ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره انعام، آیه ۱۱.

۳. *امپراتوری گسته*، هلن کارردانکس، ترجمه‌ی غلامعلی سیار، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵.

صوفی‌ها و کمیسرها^۱ است که بعد از انحلال شوروی و تقسیم شوروی نوشته شده و در آنجا نقش تصوّف، طریقه‌های صوفیه، اعتقادات صوفیانه و اهمّیت آن شرح داده شده است و شرح اینکه اسلام در شوروی که هفتاد سال، نه تنها بی‌دین بود، بلکه ضدّ دین بود، آورده است. آخر حکومت‌هایی به نام لائیک وجود دارند؛ یعنی دین رسمی ندارند و هر دینی را می‌پذیرند، فرانسه و اغلب کشورهای اروپایی اینگونه بودند. البته این ایراد را فعلاً بر آنها گرفته‌اند که اگر شما لائیک هستید و دین رسمی در کشورتان نیست، مسلمان‌ها می‌خواهند در این مورد رفتار خاصی داشته باشند، پس چرا جلوی آنها را می‌گیرید؟ اما حکومت‌هایی هم هستند که ضدّ دین هستند. آنها ضدّ خدا هستند. شوروی از این کشورها بود؛ نه لائیک و بی‌دین. آنچه باعث تعجب است، این است که دو بار این کتاب چاپ شد. در آن کتاب آمده که چگونه عدّه‌ی زیادی از علمای اسلامی آنجا با دستگاه‌های دولتی شوروی نرمش نشان دادند، ولی صوفیها این کار را نکردند و سنت‌های خود را نگه داشتند. در این کتاب هم در این مورد و هم از شهرهایی نام می‌برد که به واسطه‌ی زحمات اینها اسلام در آنجا باقی ماند. البته طریقه‌ی نقشبندیه در آنجا زیادند، قادری‌ها هم هستند.

۱. صوفیان و کمیسرها، تصوّف در اتحاد شوروی، الکساندر بنیگسن و اندرس ویمبوش، ترجمه افسانه منفرد، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸.

اخيراً در اوکراین فقرای نعمت‌اللہی گنابادی هم برای خود برنامه دارند. حالا ان شاء الله یکی از آقایان تشریف ببرند و آنجا را ببینند. منظور این است که در همه جا این مسائل وجود دارد.

این کتاب ارزش مطالعه دارد، اما نباید تمام عمر و تمام وقت را صرف خواندن کتاب کرد، زیرا انسان مثل کامپیوتر می‌شود. یکی از همکاران خودم در دانشکده خیلی باسواد بود، او مانند آرشیو یک کتابخانه بود. وقتی به او می‌گفتم راجع به فلان مطلب، مثلاً قصاص صحبت کند، از تمام دنیا می‌گفت که فلان جا اینطور می‌گویند و فلان جا آنطور، اما وقتی به او گفته می‌شد نظر خودت چیست؟ می‌گفت: هیچی. پس کتاب خواندن ممکن است فقط این ضرر را داشته باشد ولی فردی در کتابی پیشنهادی داده بود، دیدم خوب است که هر کتابی که می‌خوانید، به همان اندازه هم در موردش فکر کنید. حالا همان اندازه، نه! ولی قدری در موردش فکر کنید، ببینید کدامش را می‌پسندید در کتابخانه‌ی مغزتان جا بدهید، آن قسمت‌هایی که نمی‌پسندید، رهاش کنید.

البته به اصطلاح، یکی از مسائل درویشی که تمرکز حواس است (که باید در درویش‌ها ایجاد شود) باید به وجود خداوند و رحمت خداوند متمرکز شد تا این دید برایش بهتر ایجاد شود. دو کتابی که نام بردم، اگر بخوانید خوب است.

حقیقت راه درویشی چیست؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

وقتی حقیقت می‌گویید؛ حقیقت چیزی است که درک آن با یک کلمه و دو کلمه آن هم برای ما و با درجه‌ی فهم ما امکان‌پذیر نیست، بارها شنیده‌اید که کمیل از صحابه‌ی خاصّ علی عَلَيْهِ السَّلَام شبی پرسید: مَا الْحَقِيقَةُ؟ حقیقت چیست؟ حضرت فرمودند: تو را چه به حقیقت. علی به خاص‌ترین بندگان خدا، آنها که ما می‌خواهیم خاک پایشان باشیم، می‌فرماید: تو را چه به حقیقت! کمیل عرض می‌کند که مگر من از اهل سرّ شما نیستم؟ یعنی از بندگان خاصّ شما نیستم؟ علی می‌گوید: چرا هستی، پس گوش بده، سپس جملاتی را می‌گوید و هر بار کمیل می‌خواهد که حضرت توضیح بیشتر دهند. شرح این جملات منبر جداگانه‌ای می‌خواهد. تا به جایی رسید که صبح طالع شد و به نماز رفتند. شبی تا صبح صحبت کردند. بعضی می‌گویند: تا اینجا رسید و صبح طالع شد یعنی به اندازه‌ای که اگر دقّت کرده باشی، صبح برای تو روشن می‌شود. این نیمه‌حاشیه‌ای است. حقیقت این راه چیست؟ حقیقت این راه در واقع بعد از آنکه خداوند به آدم فرمود: دیگر اینجا جای تو نیست و این غذایی که تو داری می‌خوری و سیر

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۱ ه. ش.

می‌شوی، از این غذا در اینجا به تو نمی‌دهم، برو به زمین. می‌گویند: آدم و حوا چند صد سال گریه کردند، زیرا غیر از اینکه از بهشت دور شدند، از درگاه خدا و باغبان خدا بودن هم معزول شدند، در حالت گریه بودند که حالت آدم به همه‌ی فرزندان او هم رسید، یعنی همه‌ی فرزندان او از اوّل که به این جهان خاکی قدم می‌گذارند، در حسرت آن زندگی خوب و وصال همیشگی هستند. خداوند خود به آنها رحمت و لطف کرد: فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ^۱، پس آدم از خود خداوند یک معانی را دریافت، کلمات نه اینکه حرف‌هایی آموخت. آخر بعضی می‌گویند: کلمات یعنی حرف. یا اینکه می‌گویند آدم دعایی یاد گرفت، این است که می‌روند می‌گردند در دعاها ببینند چه دعایی بخوانند که اسم اعظم در آن وجود دارد، از این چیزها معانی‌ای درک کرد، آن معنی این بود: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا^۲، خدایا ما خود به خود بد کردیم وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۳، حالا ما اشتباه کردیم، درست است ولی اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، خیلی ضرر کرده‌ایم. این است که خداوند آنها را بخشید. وقتی بخشید، این حسرت در دل آنها باقی ماند که چگونه به جای اوّل خود برگردند،

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۳.

نه! منظور بهشتِ تنها نیست. به آن قرب و نزدیکی است که با ارباب خود داشتند، برگردند؛ خداوند بخشش خود را تکمیل کرد و فرمود: راه هدایت به سوی خودم را به شما نشان می‌دهم، بهشت که مادی نیست، چون مادی نیست آدم و حوّا از آنجا آمدند، از این دنیای مادی هم به سوی آن بهشت می‌روند، حالا اگر بگویند مثلاً از اینجا بروید سانفرانسیسکو، آدم نقشه را نگاه می‌کند، یک ماه هم طول بکشد می‌رود. اگر به او بگویند از اینجا برو تجریش، نیم ساعت است، آدم می‌رود، بالاخره راه زمینی است ولی از یک جای زمینی به یک جای آسمانی رفتن مشکل است، این است که خداوند فرمود: من راه را نشان می‌دهم: هر کس که از این هدایت من پیروی کرد، او از من است. به این طریق هدایت وجود دارد و این هدایت هم همیشگی است، مثل طناب محکمی است که با چندین نخ به هم وصل شده است، یک وقت هم یک نخ نازک است ولی به هر جهت راه به سوی اوست، این راه درویشی است. حالا اینکه می‌پرسند: حقیقت راه چیست؟ این است حقیقت آنکه خداوند فرمود: برای شما هدایت می‌فرستم فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ، این راه، حقیقت آن درویشی است.

بعد از مرگ با جسم چه کار می‌کنند؟ نحوه‌ی دفن مرده به چه صورت باید باشد؟

آیا ارتباطی بین روح و آن جسم هست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤال دیگری پرسیده شده که اگر بدانید ما دارای روح هستیم، دیگر چه کار دارید که بعد از این با جسم چه کار می‌کند؟ هر کار خواست می‌کند. به علاوه، گفتیم که ما از دو جزء و دو رکن تشکیل شده‌ایم، وقتی می‌گوییم من، یکی همین بدن است؛ که چشم و گوش و همه‌ی اینهاست و یکی هم آن است که می‌گوییم: «من» خوشحال شدم یا بد حال شدم، این «من» کیست؟ آیا این دست است که می‌گوید: خوشحال شدم؟ وقتی مثلاً منظره‌ی بهار را می‌بینیم، درست است که چشم ما دیده، ولی می‌گوییم خوشم آمد و نمی‌گوییم چشم من خوشش آمد، دست هم همینطور است. وجودی که شامل همه‌ی اینهاست، هم شامل دست است و هم چشم و گوش را در برمی‌گیرد، آن وجود، یک وجود دیگری است. بنابراین اگر خوب فکر کنیم، دو وجود داریم: یکی همین بدن است که تا وقتی زنده هستیم، از ما جدا نیست و دیگری وجود دیگری است که حالا اسم آن را روح یا هر چه می‌خواهید بگذارید.

این بدن را که دیده‌اید، گاهی درد می‌کند و اگر یک خراشی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۱ ه. ش.

بخورد حس می‌کند؛ ولی بشر آمده دارویی کشف کرده و آمپولی درست کرده که آن را می‌زنند و بی‌حس می‌شود، چنان که دستش را می‌بُرند و او نمی‌فهمد. همان دستی که اگر یک میخ یا سوزنی به آن فرو برود می‌گوید: «آخ»، اما همان دست را قطع می‌کنند و او نمی‌فهمد دست را چه زمانی قطع کرده‌اند؛ بعد که بیماری خوب شد، دست کنار رفت و مابقی بدن خوب شد، آیا آن «من» که قبلاً می‌گفت که من چنین کردم و من چنان کردم و من این را می‌خواهم، آن «من» عوض شد؟ کوچک شد؟ نیم «من» شد؟ نه، کماکان همان «من» است. پس آن «من» و آن روح بستگی به این جسم ندارد. وجود او در اینجا جلوه می‌کند، ولی بستگی به این جسم ندارد. همین را کمی توسعه بدهید، در جنگ‌ها یکی دست خود را از دست می‌دهد، یکی چشم خود را، یکی بیشتر و یکی کمتر، اما کماکان او وجود دارد. این دستی که مانده است، این دست غصه نمی‌خورد که چرا پای خود را از دست داده، خود او غصه می‌خورد که چرا پای خود را از دست داده است. دست نه غصه می‌خورد و نه شادی می‌کند، همه‌ی اینها را وجودی انجام می‌دهد که می‌گوییم روح است. پنج، شش سال پیش در عید نوروز طنزی نشان دادند که در مطب دکتری یک نفر در اتاق انتظار نشسته، بعد یکی دیگر وارد شد؛ مثل اینکه یک نفر همراه

اوست، گفت: بفرمایید، بفرمایید؛ اشاره می‌کرد به آن آدم فرضی که اینجا بنشینید، خود او هم کنار کسی نشست که از قدیم نشسته بود. صحبت مهارت این جراح بود که به مطب او آمده بودند. آقای تازه وارد قصه می‌گفت که: پدر من انگشتش درد می‌کرد، این آقای دکتر چون جراح بود، ما پیش او آمدیم و پدرم گفت که انگشت من درد می‌کند، گفت: قطع می‌کنیم، هر جا را که می‌گفت، دکتر جواب می‌داد که قطع می‌کنیم. بعد دست او را جراحی کرد و همینطور چشم او را عمل کرد، کلیه را عمل کرد، کبد را عمل کرد و همه‌ی بدن را عمل کرد که اکنون می‌بینید هیچی نمانده است! حالا این طنز بود ولی حقایقی در این طنزها نهفته است. دست را قطع می‌کنند و تا وقتی زندگی می‌کند که قسمت اساسی قلب یا مغز وجود دارد و اگر آن را قطع کنند، آن هم عضو اصلی است ولی روح نیست. من الان که می‌گویم خوشحالم، نمی‌گویم مغز من خوشحال است. جای احساس آنجاست، مثل اینکه هر احساسی جای خاصی دارد. بنابراین آن وجود، یک وجود جداگانه‌ای است. وجود ما که همیشه می‌ماند آن وجود این بدن نیست. آن وجود، آن «من» است که از این بدن سخن می‌گوید. این بلندگو که در آن حرف می‌زنیم، بلندگو نیست که با شما صحبت می‌کند. آن جسم هم مثل بلندگویی است که روح توسط

آن حرف می‌زند. روح توسط این جسم و این چشم همه جا را می‌بیند و تصمیم می‌گیرد، این بدن وسیله‌ی اوست، بنابراین در مثال بی‌حسی دیدیم که قسمتی از بدن اگر قطع شود لطمه‌ای نمی‌خورد، همه‌ی بدن را دفن می‌کنند ولی روح سر جای خود هست و از دفن بدن ناراحت نمی‌شود، از آنچه خود او کرده ناراحت می‌شود. هر کسی آنچه کرده (خاطرات خوب و بد) در یک جا جمع شده و تا دم مرگ، مجال بروز پیدا نکرده، جز همانوقت که بوده؛ مثلاً یک وقتی به کسی بی‌احترامی کرده‌ام، او هم به من تندی کرده، این سوابق در مغز جمع می‌شود و بعد در زندگی فراموش می‌شود ولی در یک جایی هست که فراموش نمی‌شود. بعداً وقتی این بدن از کار می‌افتد یا روح بدن را رها می‌کند، این چیزهایی که در اتاق پستو گذاشته، همه را برمی‌دارد و با خود می‌برد. بدن حالا بدن است و آن خاطرات سر جای خود است، ولی آنها را برمی‌دارد و می‌برد، آنهاست که اذیت می‌کند و الا این بدن را هر کار می‌خواهند می‌کنند.

در ادیان الهی، در آیین زرتشت می‌گویند انسان از خاک و آب و هوا و آتش؛ یعنی از این چهار عنصر تشکیل شده و وقتی انسانی مُرد، نباید هیچیک از این چهار عنصر را آلوده کنیم. در آب نباید بیندازیم، در خاک نگذاریم، هوا را آلوده نکنیم. برای این

می‌گویند: در هوای آزاد باید گذاشت تا خود هر کدام از این عناصر به مرکز اصلی خود برود. مسیحی‌ها جسد را در تابوت می‌گذارند و همانطور تابوت را دفن می‌کنند، مسلمان‌ها یک طور دیگر؛ همه‌ی اینها در ادیان الهی است. اگر بعضی از اینها خلاف بود خداوند اینطور نمی‌گفت و اجازه نمی‌داد، اما در هر آیینی یک طور انجام می‌دهند. وقتی خدا به ما مسلمان‌ها گفت دفن کنید، دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم چون مسیحی‌ها در تابوت می‌گذارند ما هم آنطور عمل می‌کنیم، اگر مسلمان هستیم باید این کار را بکنیم. یک مقدار از این آداب و رسومی هم که هست برای رعایت سلامتی زنده‌ها و برای نظم جامعه است که جامعه یاد بگیرد و بعد از این آن کار را بکند و الا آنکه رفت، هر کاری که بکنی به حال او فرقی نمی‌کند. فقط چون گفته‌اند، مثلاً بعد از دوازده یا بیست و چهار ساعت قلب از بین می‌رود و مرگ حاصل می‌شود. خیلی‌ها می‌گویند: بهتر این است که بیست و چهار ساعت بالای سر مرده قرآن بخوانید (چون هنوز به نوعی می‌شنود) و بعد او را دفن کنید، بعد می‌گویند چون بعضی اجزای او هنوز نمرده با پنبه می‌پوشانند، ولی اصل این است که وقتی کسی مُرد، دیگر آن بدن هیچ اثری ندارد، البته استثناهایی در بعضی اخبار وارد شده که جسد بزرگان متلاشی نمی‌شود و همینطور می‌ماند. ما به عنوان اینکه در این

محل مثلاً علی علیه السلام را دفن کرده‌اند، از آن بزرگوار یاد می‌کنیم و این است که احترام می‌گذاریم. شما که مثلاً به پدر خود خیلی علاقه دارید، بعد که پدرتان از دنیا رفت، اگر کسی را شبیه او دیدید بی‌اختیار به او احترام می‌گذارید و به یاد پدرتان می‌افتید. وقتی که به مقابل قبر علی علیه السلام می‌رویم به یاد می‌آوریم که اینجا چنین کسی بوده و بنابراین احترام می‌گذاریم، اما حالا نمی‌دانم، علی که مسلماً خبردار می‌شود، چه در پستوی خانه دعا کنید و بگویید: یا علی و چه جلوی مقبره‌ی او بگویید ولی ما آن را نمی‌فهمیم.

پرسیده‌اند آیا ارتباطی بین روح و آن جسم هست یا نه؟ نه من می‌دانم و نه هیچ‌کس؛ البته خیلی اخبار هست که اگر آن خبر صحیح هم باشد، شاید جواب آن سؤال‌کننده را داده‌اند و الا نمی‌دانم و جوابی که بگوییم، این است که من نمی‌دانم و شما هم لازم نیست بدانید.

اینکه در مجلس فقری بعضی جای شخصی برای خود نموده می‌دارند، صحیح است؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

مسأله‌ی جای نشستن در مجلس فقری از آداب این مجالس است. حتی در برگزاری نماز جماعت گفته‌اند که در صف اول کسانی باید قرار بگیرند که تقدّم بیشتری در اسلام و ایمان دارند. اگر این مطلب رعایت نشود و کسی دخالت کند که چه کسانی باید کجا بنشینند و مثلاً بگوید: تو چرا اینجا نشسته‌ای؟ برو آنجا بنشین، این هم، توهین به آنهاست و هم توهین به من است به کسی مربوط نیست که حرف بزند و شخصی را بلند کند، این نقص از من هم هست، هر چه شما ناقص‌تر باشید، من هم ناقص‌تر هستم و من هم در آن گناه شریک هستم.

یک عبارت مشهور در فارسی است که می‌گویند فلانی «جا مهر گذاشته». غیر از صف اول که بهتر است پیشکسوتان در آن قرار بگیرند و سایر مؤمنین هم باید آن را رعایت کنند، غیر از آن در صف‌های دیگر هر جا، جای نشستن بود، باید بنشینند. من خودم در مجلس الان جای مشخصی دارم، برای اینکه حرف می‌زنم و همه مرا باید ببینند به این دلیل جای مشخصی دارم و الا این دلیل بر شخصیت من نیست. اینکه می‌بینید (در جلسه‌ی آقایان) راهی

برای عبور من باز می‌کنند این «دور باش و کور باش» نیست که در معبر شاهزاده‌های قدیم گفته می‌شد نه، به این علت است که من ضعیف هستم و اگر (اصطلاحاً) مختصری به من فوت کنند می‌افتم؛ این است که از این جهت این کار را می‌کنند.

در تذکرة الاولیاء آمده است که کسی به خدمت حضرت جعفر صادق علیه السلام رسید و بعد از سلام و احوالپرسی و اظهار ارادت، گفت: یا بن رسول الله علم تو از همه بیشتر است، کمال تو از همه بیشتر است، محبت تو از همه بیشتر است، لباس‌های تو هم از همه‌ی ما بهتر است، فقط یک عیب داری (العیاذ بالله) آن هم این است که یک کمی متکبری. حضرت فرمود: من خیلی متواضع هستم و خود را از همه‌ی بندگان پایین‌تر می‌دانم (کما اینکه خود حضرت یا جد ایشان در بعضی جلسات با غلامان و کنیزان خود با هم ناهار می‌خوردند) سپس فرمود: بیایید با هم عهد ببندیم که هر کدام از ما که به بهشت رفتیم بگوییم: به بهشت نمی‌رویم مگر اینکه رفقای ما هم بیایند. همه‌ی اطرافیان به گریه افتادند. گفتند: خدایا اینکه امام و نوه‌ی پیغمبر است اینطور می‌گوید، ما چه بگوییم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: من وقتی به خودم هستم از همه پست‌تر هستم ولی وقتی از کبریای الهی حرف می‌زنم از همه‌ی جهان بالاتر هستم. حالا اینکه می‌گویند که شریعت قدم

اول در سلوک است برای این است. در شریعت می گویند که وقتی به نماز جماعت می آید در بین صفوف هر جا خالی بود، همان جا بایستید، اگر با عجله آمدید که به نماز برسید و بعد نیاز به تجدید وضو پیدا کردید، یک مهر سر جای خود بگذارید و بروید وضو بگیرید، به احترام آن مهر دیگران آنجا را برای شما نگه می دارند. این در شریعت است. اما در طریقت گفته می شود که خود تو باید بیایی مهر بگذاری، نه اینکه مهر را بدهی به کس دیگری و بگویی این مهر مال فلان کس است، خود تو بیا بنشین. البته قول مؤمن محترم است چون همه ی مؤمنین مثل هم هستند. در صدر اسلام اگر یک مسلمان در جنگ به کسی امان می داد، فرمانده هم آن امان را قبول می کرد یعنی در میان مؤمنین یک نفر مثل همه است، همه مثل آن یک نفر هستند، بنابراین اگر مؤمنی از طرف مؤمن دیگری این کار را کرد، از نظر شریعت می توانید بگویید که صحیح نیست، ولی نظر طریقت این است که بگویید چشم و اطاعت کنید. شریعت و طریقت که می گویند به هم متصل هستند، در همه جا اینگونه هستند.

حضرت صالح علیشاه گاهی به دیدن علمای مهم آن زمان می آمدند. مرحوم سنگلجی هم که مرد دانشمندی بود به دیدن ایشان می رفت. او روزی خدمت ایشان گفته بود که درویش های

شما اطلاعات شریعتی و فقهی ندارند و این مسائل را چندان رعایت نمی‌کنند. ایشان فرمودند که ان شاء الله رعایت می‌کنند ولی این گناه و قصور از شماست، برای اینکه شما مأمور یاد دادن شریعت هستید، شریعت که کامل شد ما به آموزش طریقت می‌پردازیم و ما می‌بینیم که گاهی اوقات همینطور است. حالا این موضوع شوخی شده بین علما و بزرگان که بعضی از این شوخی‌ها واقعاً جنبه‌ی آموزشی هم دارد. من گفتم: متأسفم از اینکه اینطور چیزهای ساده‌ی انسانی را باید یادآوری کنم، این از ساده‌ترین مسائل است، چون این را عملاً در بین فقرا دیده‌ام.

در زمان حضرت صالح علیشاه که کوچک بودیم، هرگز کنار ایشان جا نداشتیم و کسانی هم که در اطراف ایشان بودند به ما جا نمی‌دادند و چون دیگران اینطور رفتار می‌کردند، این است که به یک جای خاص عادت نکردیم. این مسائل بستگی به عادت هم دارد. مثلاً گاهی که به مجلس آقایان مشایخ که مرحوم آقای جذبی بودند یا آقای وفاعلی (که هر دو به من خیلی محبت داشتند) می‌آمدم کسی که پهلوی آنها نشسته بود بلند می‌شد و اصرار می‌کرد که بیا اینجا بنشین. با وجود این وقتی مؤمنی به چیزی اصرار می‌کند، انسان به احترام او باید آن را قبول کند ولی این یک مورد استثناء بود و من آن را قبول نمی‌کردم.

سایر مسائل را نمی‌توانم بیان کنم، برای اینکه خسته شده‌ام، این خستگی غیر از خستگی ناشی از فعالیت و کار است، اگر خبر خوشحال‌کننده‌ای باشد یا به مسافرت خوبی رفته باشیم و به حج یا به زیارتی رفته باشیم وقتی برمی‌گردیم، هر چقدر شرح آن را بگوییم خسته نمی‌شویم، اما اگر قرار باشد که درباره‌ی این مسائل حرف بزنیم، آدم خسته می‌شود، بنابراین شما خود را خسته نکنید، من یک نفر به جای همه‌ی شما دارم از این چیزها خسته می‌شوم. شما با گشایش روح رفتار کنید. این حاشیه‌ای بود که از متن مفصل‌تر شد. شکستنی باید بشکند اگر نشکند که اسم او را شکستنی نمی‌گذارند، به ما انسان‌ها هم گفته‌اند جایز الخطا، یعنی اگر خطا نکنیم که جایز الخطا نمی‌شویم.

در دو قرن اخیر مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حایری تنها شیخی بودند که مسئولیت شیخ المشایخی و لقب «شاه» به ایشان داده شد. ایشان ملقب به رحمت‌علیشاه بودند و حسینیه‌ی حایری منزل مسکونی ایشان بود، فرزند ایشان، مرحوم هادی حایری تعریف می‌کرد که یک روز جمعه در منزل با مادر و خواهر صحبت می‌کردم. مجلس بیرونی تمام شد و آقای حاج شیخ عبدالله به اندرونی تشریف آوردند، من را صدا کردند و نامه‌ای دادند به من و گفتند: بخوان. من آن را خواندم، دیدم یک نفر

نوشته من (مهدی) و فلان کس تحصیلات علمی کرده‌ایم و به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌ایم و مجتهد هستیم و به این نتیجه رسیده‌ایم که باید با شما بیعت کنیم، حالا ما تقاضای بیعت می‌کنیم. می‌فرمایید ما بیاییم تهران یا شما به شهر ما تشریف خواهید آورد؟ بعد که آن را خواندم، حاج آقا (پدر ایشان) پرسیدند که: هادی به نظر تو در جواب چه بنویسم؟ من گفتم: این چه آدمی است که گفته شما می‌آیید یا من؟ بنویسید بلند شو بیا تهران. فرمودند: نه، من باید بروم. نامه از طرف آقای «وفاعلی» بود که با نام مهدی مجتهد سلیمانی امضاء کرده بودند و البته آقای مهدی مجتهد سلیمانی به فاصله‌ی کوتاهی بعد از تشرّف شیخ شدند و از مشایخی بودند که خیلی از تهرانی‌ها ایشان را به یاد دارند و خدمت ایشان رسیده بودند.

در این قبیل دستورات کلی خواستم برای شما یک نمونه‌ی مستثنی‌ را گفته باشم مگر اینکه خود شما تشخیص بدهید و شخص خاصی برای در صف جا دادن باشد.

تفاوت عارف با صوفی در چیست؟

چرا حافظ بعضی اشعار خود را در مذمت صوفیه گفته است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

لغاتی هست که دعواها بیشتر سر معنی آنها است، چون معنی آنها را نمی دانند؛ لغاتی مثل مسلمان، شیعه، صوفی، عارف و درویش. این لغات گاهی مصداق آنها واحد می شود یعنی به یک نفر ممکن است هم بشود گفت مسلمان و هم شیعه و هم گفت صوفی و هم بتوان عارف گفت. به یک شخص دیگری شاید بشود مسلمان گفت ولی اصلاً نتوان شیعه یا صوفی گفت.

این لغات هر کدام جنبه ای از دین را مطرح می کنند؛ مثل اینکه شخصی به یکی می گوید پیرمرد، می پرسیم کدام پیرمرد؟ می گوید: آن که قد بلندی دارد و مثلاً لباس آبی پوشیده است. اینها همه اوصاف مختلف است، ولی در یک مورد استفاده می شود.

در بعضی از بازی هایی که با لغات می کنند، گاهی آنقدر این بازی را کش می دهند و زیر و رو می کنند که من و شما نفهمیم که به قول معروف داریم بازی می خوریم. در مقاله ای که می نوشتم، لغت «عارف» به کار می بردم، یکی دیگر می گفت: من عمد دارم لغت «صوفی» را به کار ببرم؛ هر دو به یک معناست. جنگ به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۸ ه. ش.

لغت بر می‌گردد و حال آنکه لغت و کلمه، خود استقلالی ندارد. لغت اسم باشد یا صفت باشد، یک مسمایی دارد، در واقع معنایی دارد و آن معنا ملاک است. بله یک نفر محقق می‌تواند بگوید: صوفی یا عارف. صوفی و عارف حالات یک نفر است که در یک حالت صوفی است و در یک حالت عارف است. وقتی می‌آید به عده‌ای درس می‌دهد عارف است و از عرفان می‌گوید، وقتی خود زندگی می‌کند صوفی است و وقتی سفر می‌رود درویش است که: «درویش هر کجا شب آید سرای اوست». ما برای اینکه در زندگی دچار اشتباه نشویم، باید به اصطلاح بازی نخوریم و این لغات را جای خود استعمال کنیم و لغت را باعث تفرقه ندانیم. اکنون رسم شده لغت «صوفی» را از فرهنگ لغت در آورده و هر چه خواسته‌اند بدی بگویند به این لغت گفته‌اند و هر جا عیبی پیدا شده و به لغت «صوفی» نسبت داده‌اند به ما گفته‌اند.

صوفی نهاد دام و ره حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

این را حافظ هم می‌گوید، حالا می‌گوییم: چرا می‌گوید؟ مشهور است که در زمان حافظ، شیخی به نام صوفی وجود داشت. اسم او را کار نداریم. می‌گفتند: صوفی اوست. این شخص گربه‌ای داشت که او را تربیت کرده بود (حالا هم دیده‌اید که برای بازی در

سیرک تربیت می‌کنند) وقتی او به نماز می‌ایستاد گربه هم به نماز می‌ایستاد. «غزّه مشو که گربه‌ی عابد (یا صوفی) نماز کرد». آن صوفی که می‌گویند، این است. حالا رسم خوبی شده که هر وقت شاعری غزلی می‌گوید، تاریخ آن را می‌نویسد ولی حافظ که نمی‌نشسته شعر بگوید، زندگی معمولی داشته و گاهی غزلی می‌گفته، یا خود و یا دوستان او چیزی می‌گفتند، ولی چون شعرش از حال بوده، دیگران را جذب می‌کرده. حافظ جای دیگر در همین مورد مذمت صوفیه می‌گوید:

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

در این بیت تلویحاً از خرقه‌ی واقعی تعریف کرده است. «خرقه» اصطلاحی برای لباس است؛ مثل حسینیه که می‌گویند یا خانقاه، خرقه هم اینطور است. یا اینکه می‌گوید:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

اینها همه تعریف‌هایی است که از صوفی کرده، ولی یکی دو شعر هم دارد که لغت «صوفی» را مذمت کرده؛ برای اینکه این لغت در آن تاریخ به یک شخص بدنام گفته می‌شد. حال مخالفان تصوف آن یک لغت را ملاک گرفته‌اند. مردم که معنای «صوفی» را

نمی‌دانند. به نظرم برای شما گفته‌ام که آقای حاج شیخ عماد سبزواری رحمته‌الله علیه مرد وارسته و درویش بودند و خیلی عجیب و غریب در کوچه آصف‌الدوله در خیابان ری می‌نشستند. کسانی به بچه‌های کوچه یاد داده بودند که می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: «آی صوفی، آی صوفی». بچه‌ها چه می‌دانند صوفی چیست؟ ما نمی‌دانیم؛ آنها که بچه بودند! ولی به‌عنوان مسخره می‌گفتند. حاج شیخ عماد می‌گفتند: صوفی من هستم؟ می‌گفتند: بله. می‌گفتند: خدایا از این بچه‌ها بشنو و من را صوفی حساب کن. شاید یک بچه یا دو بچه که بزرگتر بودند فهمیدند منظور ایشان چیست.

نمی‌دانم جزوه‌ی کوچکی را که من نوشته‌ام و راجع به عرفان است خوانده‌اید یا نه؟ عرفان حالتی است و هر کسی که خداشناس باشد، درجه‌ای از عرفان و شناخت خدا را دارد. و الا او چه دیده است که می‌گوید: خدا. همین که می‌گوید: خدا من را آفریده، همین یک درجه از عرفان است. «عرفان» یعنی شناخت، این شروع است ولی حد ندارد. تا کجاست؟ هر قدم که جلو می‌رود، عرفان بیشتر می‌شود. منتها صوفی، تکیه و مقصود اصلی او شناخت خدا است؛ یعنی صوفی سرمایه‌ی دیگری ندارد جز اینکه به دنبال شناخت خدا می‌رود. چون صوفی اینطور است، عارف

است. البته به هر کسی می‌شود عارف گفت، ولی اصطلاحاً عارف کسی است که شناخت خدا و عرفان الهی را مقدم بر هر امر دیگری قرار دهد؛ او را می‌شود گفت «عارف». تصوّف چیست؟ تصوّف راهی است که هر کس باید طی کند؛ اگر می‌خواهد عرفان او به حدّ کمال برسد. این راه، همان راهی است که به آن «پل صراط» می‌گویند. برای عبور از این پل، در تمام زندگی و همه‌ی کارها؛ باید خیلی مراقب باشد. نگویند خیلی مشکل است که مثلاً وقتی بخواهیم چای بخوریم مراقب باشیم که مطابق امر الهی باشد.

آن کسی که دنبال راه خداست، هر کاری که بکند الهی است؛ نه اینکه دارای اراده‌ی الهی باشد، اصلاً خداوند او را چنان می‌چرخاند که جز کار الهی نکند. آنوقت اگر بعضی جاها از دست او در رفت و شیطان فراموشی آورد، بعد که به حال تذکر آمد استغفار می‌کند. اینها در مسیری که می‌روید وجود دارد. مثلاً در مسیر آسفالت که آدم می‌رود (البته در خیابان‌های تهران که آدم راه می‌رود ممکن است یک مرتبه با یک گودال بزرگی مواجه شود ولی در راه سلوک اینگونه نیست) گودال‌های کوچکی است که یک کمی این طرف و آن طرف می‌شوید، ولی آنها نه به شما لطمه‌ی عمده‌ای می‌زند و نه جلوی راه شما را می‌گیرد.

در سلوک هر کسی هم از این لغزش‌های کوچک هست، ولی

این لغزش‌ها همه بخشیده می‌شود. چه بسا چیزی که شما لغزش حساب می‌کنید ولی در معنا، خداوند طوری شما را کوک کرده که از این طرف بروید و نظری به آن دارد. بنابراین هیچ ابایی نداریم که به ما صوفی یا عارف بگویند. همان حرف مرحوم آقای حاج شیخ عماد را تکرار می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم ما هم آنطور باشیم.

من تابلویی برای شما می‌کشم که مشخص باشد دم در بهشت، دربان بهشت نگاه می‌کند به دل هر کس، اگر جزیی‌ترین غلّ و غشی در دل او نسبت به سایر بندگان خدا باشد، آن را خارج می‌کند و بیرون می‌آورد. بعد در بهشت دوستانه مقابل هم می‌نشینند، حتی در مقابل همان کسی که با او دشمن هستند. این است که غلّ و غش ولو کوچک، در دل نسبت به یک بنده‌ی دیگری که او هم مثل من است و هر دو از یک جهت بنده هستیم، همین مانع و مزاحم است و مثل خارهایی است که ما بچه که بودیم آن را در آستین می‌کردیم و تکان که می‌دادیم همینطور می‌رفت بالا و اذیت می‌کرد. این غلّ و غش اینطوری است و همیشه مزاحم انسان است.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

مجموعه هفده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
مجموعه هجده:	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
مجموعه نوزده:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوّم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوّم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و پنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و ششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و نهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت پانزدهم)
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹

۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوّم)	۱۵۰
	درباره‌ی دعا (قسمت اوّل)	۱۵۱
	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اوّل)	۱۵۲
	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
		۱۵۴
	پرسش و پاسخ	۱۵۵
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۵۶
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۵۷
	(مجنذب عیشاه)	۱۵۸
		۱۵۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	-
۵۰ تومان	درباره‌ی روح (قسمت اوّل)	۱۶۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا (قسمت دوّم)	۱۶۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوّم)	۱۶۲
۵۰ تومان	درباره‌ی شیطان (قسمت اوّل)	۱۶۳
۵۰ تومان	درباره‌ی استخاره (قسمت اوّل)	۱۶۴
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذب عیشاه)	۱۶۵
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذب عیشاه)	۱۶۶

مجموعه بیست و سه:
 ۵۰۰ تومان
 (شامل ۱۰ جزوه)